

فمینیسم حقوق‌گرا و مسئله‌ی زن در ایران معاصر

زهرا عزیزآبادی^۱، آرش حیدری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۰۴

چکیده

پژوهش حاضر با هدف نقد فرایندهای مسئله‌یابی و مسئله‌سازی فمینیسم حقوق‌گرا نوشته شده است. بدین منظور با تمرکز بر ماهنامه زنان در دهه هفتاد به عنوان یکی از مهم‌ترین تریبون‌های این جریان تلاش شده است تا فرایندهای رؤیت‌پذیری-رؤیت‌ناپذیری در گفتمان مسلط مجله بررسی شوند و به این پرسش پاسخ داده شود که گفتمان و پروبلماتیک حاکم بر این مجله چه موضوعاتی را آشکار و چه موضوعاتی را ناآشکار می‌کند و طی این فرایند چگونه فرایندهای مولد نابرابری و تبعیض را نادیدنی می‌کند؟ به این منظور با مروری بر شماره‌های منتشر شده این مجله برخی از مقالات کلیدی برای این گفتمان را مورد نقد درون‌ماندگار قرار داده و با روش تحلیل گفتمان منطق گزاره‌های حاکم بر این مقالات و پیامدهای آن را روشن ساختیم. نتایج نشان می‌دهند که نویسندگان از دو استراتژی بازتفسیر آیات قرآنی و نقد قانون اساسی، نابرابری حقوقی میان دو جنس را برجسته کرده‌اند؛ اما با ماندن در گفتمانی که به تبعیض منتهی می‌شود و از افقی نخبه‌گرایانه که آگاهی‌بخشی را در دستورکار خود قرار می‌دهد، فرایندهای مولد نابرابری در دیگر سطوح را رؤیت‌ناپذیر می‌سازند. علاوه بر این، رویکرد ذات‌گرایانه حاکم بر منطق گزاره‌های حقوقی ماهنامه، از دیدن تمایزات درونی میان زنان عاجز است. در این مقاله همچنین، رویکرد کمپین یک میلیون امضا به عنوان چشم‌گیرترین ثمره‌ی عملی تلاش‌های فمینیست‌ها مورد نقد و بررسی قرار گرفت. در نهایت این یافته‌ها با تمرکز بر مباحث فمینیسم موج سوم و مبتنی بر منطق تفاوت و تمایز مورد بحث قرار گرفتند.

واژگان کلیدی: مسئله‌ی جنسیت، فمینیسم حقوق‌گرا، کمپین یک میلیون امضا، فمینیسم موج سوم، تحلیل گفتمان.

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی دانشگاه علامه طباطبائی تهران؛ zaziz117@gmail.com

۲. عضو هیئت علمی گروه مطالعات فرهنگی دانشگاه علم و فرهنگ تهران؛ Arash.heydari83@gmail.com

مقدمه و بیان مسئله

فمینیسم و گفتارهای غالب آن در ایران معاصر چندان که باید و شاید موضوع فهم و نقادی در معنایی گفتمانی قرار نگرفته‌اند. جریان‌های اصلی سخن‌پردازی پیرامون مسئله‌ی زن در ایران معاصر سطوحی از نسبت جنسیت با حیات اجتماعی را آشکار و سطوحی دیگر را ناآشکار می‌کنند. به نظر می‌رسد که فرایندهای مفهوم‌پردازی فرودستان در معنای عام کلمه، بیش از آنکه درگیر در فهم‌پذیر کردن فرایندهای فرودست‌ساز باشد به نتایج و ایدئولوژی‌هایی می‌پردازد که بر فرودستی بار شده‌اند. به همین معنا به جای نقد فرایندها به سمت نقدهایی حقوقی، روان‌شناختی و دیگر موارد حرکت می‌کند و در نهایت راهی جز چسبیدن به ایده‌هایی همچون توانمندسازی، آموزش، آگاهی‌بخشی و فرهنگ‌سازی نخواهد داشت.

مسئله اینجا است که ناتوانی در نقد و فهم درون‌ماندگار^۱ فرایندهای تولید فرودست محصول پروبلماتیک یا نظام مفهوم‌پردازی و نظری خاصی است که بر یک چشم‌انداز غالب است. از این رو جز از طریق فهم پروبلماتیک حاکم بر یک گفتمان یا رویکرد نظری نمی‌توان مسائل و بحران‌های آن را آشکار کرد. مروری بر گفتارهای تولید شده در ایران معاصر درباره‌ی زنان نشان می‌دهد که از دهه‌ی هفتاد به بعد در داخل ایران گفتارهایی درباره‌ی مسئله‌ی زن دوباره به سطح می‌آیند. گفتارهایی که به انحاء مختلف در آغازین لحظات ایران مدرن (در دوران قاجار) متولد شده و به اشکال مختلفی در برهه‌های مختلف با فرم‌هایی متفاوت تکرار شده‌اند. یکی از مهم‌ترین تربون‌هایی که به مسئله‌ی زن در دهه‌ی هفتاد می‌پرداخت مجله‌ی «ماهنامه‌ی زنان» بود. این نشریه به عنوان تنها نشریه‌ای که آشکارا خود را فمینیست می‌نامید بر مسائل زنان تمرکز داشت. از این رو، این نشریه و محتوای آن برای فهم صورت‌بندی‌های مسئله‌دار کردن مسئله‌ی جنسیت اهمیتی ویژه دارد. جایگاه این نشریه در نظام گفتارهایی که پیرامون مسئله‌ی زنان تولید می‌گشتند ذیل تعبیر فمینیسم اسلامی دسته‌بندی می‌شود. در تقسیم‌بندی که احمدی خراسانی (۱۳۷۷) از فمینیسم اسلامی دارد، ماهنامه زنان در دسته‌ای قرار می‌گیرد که از نظر حاکمیت نه غیرخودی محسوب شده و نه به مراکز قدرت وابستگی دارد. وی سه گروه را در طیف فمینیسم اسلامی در ایران، شناسایی می‌کند:

«اول بخش انگشت شماری از زنان مذهبی که از میان گروه های غیر خودی برخاسته‌اند و هیچ وابستگی به ساخت حکومت ندارند. همانند خانم شیرین عبادی یکی از زنان این بخش از فمینیست های اسلامی است. گروه دوم که وابستگی به ساخت حکومت دارند و نماینده آنان فایزه هاشمی و روزنامه زن است. این بخش از فمینیست‌های اسلامی صرفاً از زاویه خاص منافع زنان، به مسائل آنان نمی‌نگرند، بلکه در پاسخ به نیاز و ضرورت‌های بین‌المللی پا به میدان گذارده‌اند. با نگاهی به مقاله‌هایی که در روزنامه زن به چاپ می‌رسد می‌توان مشاهده کرد که عمده مسائل مطرح شده در آن، در واقع در پاسخ به سؤالات و نیازهایی است که جامعه بین‌المللی از نظام اسلامی دارد. به عنوان نمونه مسائلی همچون سنگسار کردن زنان و سایر موارد که در روزنامه زن دنبال می‌شود. در این میانه بخش دیگری از زنان که به عنوان فمینیست های اسلامی شناخته شده‌اند، وجود دارد که بلندگوی مشخص آن مجله‌ی *زنان* است. این بخش از فمینیست‌های اسلامی نه مانند گروه اول جز افراد غیرخودی به حساب می‌آیند و نه مانند گروه دوم به مراکز قدرت دسترسی دارند. البته گرچه جناح آنان از قدرت فاصله دارند اما کاملاً از آن مبرا نیست» (احمدی خراسانی، ۱۳۷۷: ۶۹-۷۰).

اهمیت این ماهنامه از چشم دیگر پژوهشگران نیز دور نمانده است. نجم‌آبادی در سلسله مقالاتی که پیرامون فمینیسم دارد، به نقش ماهنامه‌ی *زنان* به عنوان تنها ماهنامه‌ای که آشکارا خود را فمینیست می‌نامید اشاره می‌کند:

«زنان ایرانی (چه اسلامی و چه سکولار) عموماً محافظه‌کارانه با فمینیسم مرزبندی خود را مشخص و از آن فاصله می‌گرفتند اما مجله *زنان* آشکارا وابستگی خود به فمینیسم را ابراز می‌کرد. در شماره‌های مختلف مطالبی از گیلمن، ویرجینیا وولف و یا سوزان فالودی در دفاع از فمینیسم منتشر می‌ساخت و در تلاش بود با در هم شکستن رویکرد محافظه‌کارانه و غرب‌هراسی غالب میان فمینیسم غربی و زنان مسلمان رابطه برقرار کند. همچنین *زنان*، دوتایی دیگری را در هم شکست: زنان داخل ایران و زنانی که بعد از انقلاب مجبور به مهاجرت شدند» (نجم‌آبادی، ۱۹۸۸: ۷۲).

وی در سلسله مقالاتی که پیرامون فمینیسم دارد، تاریخ این جنبش را از عصر قاجار تا دولت رضاشاه و پساانقلاب بررسی می‌کند. به زعم نجم‌آبادی، در عصر پهلوی در نتیجه همگراشدن

فعالیت‌های برخی فمینیست‌ها با سیاست‌های دولت رضاشاه، اتحاد اولیه میان فعالان حقوق زنان شکاف برداشت، اما با فعالیت‌های زنانی که در ماهنامه زنان قلم می‌زدند، این شکاف عمیق ۶۰ ساله، ترمیم شد فعالیت‌های نویسندگان ماهنامه دوتائی اسلام/سکولار، فمینیست‌های داخل/خارج را از میان برداشت (نجم‌آبادی، ۱۹۸۸: ۷۲-۷۸)

با این اوصاف برای فهم چگونگی مفهوم‌پردازی زنان در فضای بعد از انقلاب و شناسایی نیروهای بازیگر این میدان این مجله از جایگاه مهمی برخوردار است. از این حیث، مسئله‌ی اصلی پژوهش حاضر بررسی پروبلماتیک حاکم بر این مجله و نقد چشم‌انداز حقوق‌محور آن است. مقاله حاضر بنا دارد تا فرایندهای رؤیت‌پذیری-رؤیت‌ناپذیری گفتمان فمینیسم حقوق‌گرا را آشکار کند و این کار را با نقد مقالاتی که در مجله زنان در دهه هفتاد نوشته شده‌اند انجام خواهد داد تا نشان دهد چرا فمینیسم حقوق‌گرا در نهایت محافظه‌کار خواهد بود و از نقد نابرابری درخواهد ماند. این مقاله با درون‌فهمی پروبلماتیک حاکم بر برخی از مقالات این مجله نقد خود را پیش خواهد برد.

پروبلماتیک بستر و زمینه‌ای است که نظریه‌ها را شکل می‌دهد و ساختار حاکم بر نظریه‌هاست. همانطور که آلتوسر می‌گوید مسئله‌ی اصلی شناخت شیوه‌ای است که یک نظریه مسائل را مفهوم‌پردازی کرده و شیوه‌های حل مسئله را ارائه می‌کند. این یعنی کشف پروبلماتیک یک نظریه. تمامی پژوهش‌ها و نظریه‌ها و گفتارها درون یک پروبلماتیک قرار دارند (ولو اینکه بدان آگاه نباشند) (حیدری و نصیری، ۱۳۹۴). لذا مسئله‌ی ما این است که نشان دهیم چگونه پروبلماتیک حاکم بر گفتارهای حقوقی ماهنامه زنان و نحوه صورت‌بندی آنان از مسئله زن بسترهای اجتماعی مولد تبعیض را رؤیت‌ناپذیر می‌کند و درگیر در این ایده کلی است که با اصلاحات حقوقی می‌توان این نابرابری و تبعیض را جبران کرد. این بدان معنا نیست که اهمیت حقوق را به عنوان نیرویی مادی در فرودست شدن زنان نادیده بگیریم، و یا با برخی رویکردهایی که با محور ایدئولوژیک به نقد این جریان می‌پردازند و هدفی جز دفاع از نظم حقوقی موجود ندارند، همدلی داشته باشیم. بلکه رویکرد ما در عین پافشاری بر ضرورت بازاندیشی حقوقی و رفع نابرابری‌های حقوقی، نقطه تأکید خود را بر تغییری می‌گذارد که مکانیسم‌های تبعیض‌آمیز و بسترهای مولد آن را رؤیت‌پذیر کند، یعنی در تغییر قوانین هندسه‌ای

وسیع‌تر، پیچیده‌تر و گسترده‌تر را در نظر گیرد که به تبعیض میان دو جنس منتهی می‌شود. نه اینکه تأکید خود را بر تغییری گذارد که نه تنها فرایند تبعیض را رؤیت‌ناپذیر می‌کند، بلکه با حرکت درون همان منطق گفتاری که تبعیض را ممکن کرده به استحکام آن بیانجامد. لذا می‌خواهیم نشان دهیم که فمینیسم حقوق‌گرا در مواجهه با فرایند تبعیض در نوعی محافظه‌کاری درخواهد غلتید چراکه از رؤیت‌پذیر کردن مکانیسم‌های تبعیض در سطوح اجتماعی-اقتصادی-فرهنگی-سیاسی درمی‌ماند. در این معنا نقد ما به فمینیسم حقوق‌گرا در تقابل با بنیادگرایی است. چراکه بنیادگرایی حقوقی، وجود تبعیض نظام‌مند حقوقی را اساساً نفی می‌کند و اگر هم گاهی از ادبیات فمینیستی بهره می‌جوید آن را در خدمت بنیادگرایی و نفی وجود تبعیض حقوقی قرائت می‌کند. کم نیستند مقالاتی که با رویکردی بنیادگرایانه به مجموعه‌ای از اندیشه‌های فمینیستی و انتقادی نیز مزین شده‌اند در حالی که در همان پروبلماتیکی قرار دارند که مسئله‌اش چیزی جز دفاع از وضع موجود و نظم موجود اجتماعی-حقوقی پیرامون جنسیت نیست. مسئله‌ی ما این است که چگونه باید تبعیض نظام‌مند و لایه‌های آن را فهم و آشکار کرد و مسئله‌ی تبعیض را صرفاً در یک فروکاست حقوقی خلاصه نکرد. از این منظر، نویسندگان این سطور، بنا دارند تا با بررسی برخی مقالات منتشر شده در شماره‌های مختلف این ماهنامه به نحوی به روشن کردن فرایندهای رؤیت‌پذیری-رؤیت‌ناپذیری در گفتمان مسلط مجله بپردازند و به این پرسش پاسخ دهند که گفتمان و پروبلماتیک حاکم بر این مجله چه موضوعاتی را آشکار و چه موضوعاتی را ناآشکار می‌کند و طی این فرایند چگونه فرایندهای مولد نابرابری و تبعیض را نادیدنی می‌کند؟

پیشینه پژوهش

شماری از پژوهش‌های انجام شده در ایران عموماً با نگاهی ایدئولوژی‌زده و از بیرون «فمینیسم اسلامی» را نقد کرده‌اند و به نتایجی همچون «غرب زده بودن فمینیست‌های اسلامی» (حسین‌زاده و عباسیان، ۱۳۹۴)، «نبود نگرش علمی میان فمینیست‌های اسلامی و الگوبرداری از غرب» (چراغی کوتیانی، ۱۳۹۳)، «نداشتن دستاورد مثبت برای جامعه زنان و مخرب بودن جنبش فمینیستی» (حکمت، ۱۳۹۱)، و «تنزل جایگاه انسانی زن» (غفاری‌نوبین، ۱۳۸۸) رسیده‌اند.

این پژوهش‌ها نقطه تأکید خود را بر مسئله‌ی قرائت دینی فمینیست‌های ایرانی از دین و بازخوانی آنان از دین به نفع خوانشی زن‌محور، متمرکز نموده‌اند. برخی بر امکان‌های نظری و مفهومی قرارگیری اسلام و فمینیسم در کنار هم تمرکز نموده و برخی با توجه به مضمون فرهنگ اسلامی، در راهگشا بودن فعالیت‌های فمینیست‌های اسلامی برای دستیابی زنان به حقوق خود تشکیک نموده‌اند، چراکه به زعم آنان این جنبش از آغازین لحظات شکل‌گیری‌اش (در دوره‌ی مشروطه)، تا دوره‌های بعدی آن، یعنی فمینیسم پس‌انقلاب، بواسطه‌ی مواجهه‌ی ایران با غرب میسر شده است. و از این‌رو اساساً نظریه‌ای غربی پاسخگوی نیازهای زنان ایران نمی‌تواند باشد. اما مقاله پیش‌رو با روش تحلیل گفتمان، به بررسی «ماهنامه‌ی زنان» می‌پردازد و بنایش این نیست که با معیارهایی از بیرون جریان را نقد کند. مسئله‌ی برخی از این پژوهش‌ها حفظ وضع موجود و بلاموضوع کردن مسئله‌ی زن است. مسئله‌ی ما کاملاً با این رویکردها متفاوت است.

در ادامه نظام مفهومی‌ای را که به تأثر از آن به نقد محتوای ماهنامه می‌پردازیم معرفی می‌کنیم. به نظر می‌رسد که فمینیسم جریان اصلی است که سایه‌ی سنگین بر فهم مسئله‌ی زن در ممالک غیر غربی دارد و لذا از طریق نقد این جریان می‌توان مسیرهایی را برای فهم مسئله‌ی زن و همچنین رادیکال کردن نظام‌های نقادی یافت که طی آن بتوان نه فقط به اشکال آشکار سلطه بر زنان، بلکه به فرایندهای اجتماعی و تاریخی‌ای که سلطه را مضاعف می‌کنند نیز پرداخت. علاوه بر این، پرداختن به این سنت‌ها از این حیث اهمیت دارد که به نظر می‌رسد گفتارهای رایج فمینیستی در ایران خاستگاهی کلان‌شهری، فارس‌محور و طبقه‌متوسطی دارند و از این رو مسائلی همچون جغرافیای شهری-روستایی، قومیت و یا طبقه را رؤیت‌ناپذیر می‌کنند.

چارچوب مفهومی

فعالیت‌های فمینیست‌های اولیه در غرب حول محور تغییر قوانین حقوقی ضد زن، سامان یافته بود. فمینیست‌های حقوقدان در حوزه‌های مختلفی در صدد حذف نابرابری‌هایی جنسیتی بودند که براساس کلیشه‌های نقش زن و مرد در خانواده به قانون بدل شده‌اند. مثلاً حق زنان برای داشتن نام خانوادگی خود، داشتن حق مسکن قانونی خود، حق حضانت فرزندان، حق طلاق و

ازدواج و... . اما در همان ابتدای تلاش‌های فمینیست‌ها برای تغییر قوانین، تفاوت‌های نظری پیرامون رسیدن به حقی برابر (بامردان) ظهور یافت. مثلاً حوزه قوانین خانواده، مارتا فاینمن^۱ استدلال کرد که تلاش برای خشتی کردن مفاهیم حقوقی «والدین» باعث «ضایع شدن» حضانت فرزندان توسط زنان می‌شود چراکه تجربه‌های واقعی زنان از مادری کردن را نادیده می‌گیرد (فاینمن، ۲۰۰۵ در منکل مدوو، ۱۹۹۲ : ۱۵۰۵-۱۵۰۶). بارلت^۲، با رویکردی تجربی به پیامدهای طلاق و وضعیت نابسامان اقتصادی زنان و مردان بعد جدائی اشاره کرد (منکل-مدو،^۳ ۱۹۹۲: ۱۵۰۶-۱۵۰۵). و رابین وست^۴، با تأکید بر تجربه‌ی مادری، به نقد نظریات حقوقی فمینیستی لیبرال و رادیکال پرداخت. به زعم وی زنان نه موجوداتی خودمختار، که «وجودی» رابطه‌ای دارند. مثلاً زمانی که زنان باردار می‌شوند، زندگی شان وقف انسانی دیگر می‌شود و باید نیازهای وی را در نظر بگیرند. از این‌رو، زندگی آنان همواره گرفتار شبکه‌ای از روابط وابستگی میان موجودات ضعیف‌تر از خود و قوی‌تر از خود است. بر این اساس می‌توان گفت، زندگی زنان با تصویر سنتی غربی زندگی بشر متفاوت است. تصویری که بر مبنای انسان خودمختار بنا شده است. وست، سپس رویکردهای فمینیسم لیبرال و رادیکال را تحلیل می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که این فمینیست‌ها درصدد افزایش رفاه موجوداتی خودمختارند درحالی‌که زن یک موجود رابطه‌ای است. فمینیسم حقوقی لیبرال بر حق انتخاب برای کسب استقلال تأکید دارد» (وونگ^۵، ۱۹۹۸: ۲۷۷-۲۷۸).

اما مهمترین انتقادات بر فمینیسم حقوقی جریان اصلی در غرب از سه جریان عمده‌ی بیرون از آن صورت پذیرفت که در ادامه به طور موجز بدان‌ها اشاره خواهیم کرد. این سه جریان عبارتند از نظریه‌ی تلافی، رویکردهای پسااستعماری، و رویکردهای مبتنی بر هویت.

پارادایم تلافی یا ایتترسکشنالیته، حاصل مواجهه‌ی فمینیسم سیاه با محدودیت‌های فمینیسم سفیدپوست است. در واقع این رویکرد برآمده از تجربه‌ی زنانگی خاص آفریقایی-آمریکایی‌هایی است که ستم و تبعیض را از کودکی به نحو چندوجهی تجربه می‌کردند. پاتریشیا هیل کالینز

1 . Martha Fineman
2 . Bartlett
3 . Menkel-Meadow
4 . Robin West
5 . Wong

(۲۰۰۲)، به عنوان یکی از مهمترین نمایندگان این پارادایم، از تجربه‌ی زندگی خود به عنوان یک زن افریقایی-آمریکایی سخن می‌گوید. او با تأکید بر دانش-قدرت به نحوه‌ی تعریفی می‌پردازد که گروه‌های مسلط از خانواده‌ی ایده‌آل ارائه می‌کنند. به زعم کالینز، فهم خانواده عمیقاً بر تعاریف ارائه شده از جانب گروه‌های نخبه استوار است که به زیان زنان افریقایی-آمریکایی است.

اسپیواک نیز در زمره‌ی فمینیست‌هایی قرار دارد که هنگام اندیشیدن به زنان و مسئله‌ی زن، به تاریخ، جغرافیا و طبقه‌ی اجتماعی توجه نشان می‌دهند (اسپیواک، ۱۳۹۷: ۸). وی بر کورجنس بودن اندیشه‌های پیرامون آزادی آکادمیک و عقل روشنگری خرده می‌گیرد. «آزادی دانشگاهی بخشی از پروژه‌ی عمومی روشنگری پیرامون استفاده‌ی عمومی از خرد است» (اسپیواک، ۱۹۹۲: ۲). به نظر اسپواک توجه به شرایطی که دختران را از ادامه تحصیل بازمی‌دارد نیز مهم است: «استدلال پدران برای مخالفت با ادامه‌ی تحصیل دختران این است که اگر به آن‌ها اجازه‌ی تحصیل دهند، این دختران باید همسرانی ممتاز بیابند. از این رو، یک نقد درست، نقدی است که مسائل و مشکلات برآمده از این وضعیت را برای والدین فقیر به رسمیت شناسد» (اسپیواک، ۱۹۹۲: ۱۸). در نتیجه در زمینه‌ی آزادی دانشگاهی در کشورهای پسااستعماری باید بر تحصیلات ابتدایی فرودستان و شرایط ویژه‌ی آنان برای ادامه‌ی تحصیل تمرکز گردد. اسپواک با عطف توجه به مسائل زنان در کشورهای تازه‌استقلال‌یافته «مدعیات فمینیسم غربی مبنی بر جهان‌شمول بودن و سخن‌گفتن از جانب همه‌ی زنان» را مورد پرسش قرار می‌دهد (مورتون، ۱۳۹۲: ۱۱۴). وی از چشم‌اندازی ذات‌گرایانه که در آن «زن» به مثابه‌ی مفهومی ثابت در نظر گرفته شده و مسائل همه زنان ذیل آن خوانده می‌شود، اجتناب می‌کند و در عوض مفهوم «ذات‌گرایی راهبردی» را برای حل مسئله‌ی قرارگیری تنوع در ذیل یک کلیت به پیش می‌نهد. نقد ذات‌گرایی مانع بازنمایی‌های کلی زنان نیست، اما حدود شرایطی را که چنین تعمیم‌هایی مناسب است و همچنین مدعیات تجربی که چنین تعمیماتی اغلب بر آنها استوار است، را به طور جدی زیر سوال می‌برد. باید اذعان کرد که مسئله بر سر مقوله‌ی «زن» نیست، بلکه مسئله بر سر استفاده‌هایی است که از آن می‌شود. مقولات، ابزاری هستند که زبان بواسطه‌ی آنها درصدد به چنگ آوردن و بسته‌بندی تجربه است. لذا، به ناچار بازنمایی ناقصی از «واقعیت» اند. باوجود این، فرض اینکه در صورت عدم وجود مطابقت دقیق میان مقولات و تجربه، چیزی برای

دسترسی یا بازنمایی وجود ندارد، اشتباه خواهد بود. علاوه بر این، شاخصه‌های جنسیتی (مانند زبان به طور کلی) مملو از ایدئولوژی‌اند (ایدئولوژی که با تمایل به بااهمیت‌دانستن خود مشخص می‌شود) و همین بار ایدئولوژیک می‌طلبد که به عنوان ویژگی اصلی تشکیل دهنده هویت، جدی گرفته شوند. از این رو ضد ذات‌گرایی ما را قادر می‌سازد تا ضمن در نظر گرفتن این ویژگی هویت، خطر تحکیم سوژه‌ی نقد (که در اینجا رژیم جنسیتی) و عواقب آن است، را کاهش دهیم (کانهن^۱، ۲۰۰۰: ۳۷۲).

از نظر اسپواک ما نیاز به یک «ذات‌گرایی راهبردی» داریم یعنی در کوشش‌های نظری و سیاسی خود، باید از گرایش‌های اجتناب‌ناپذیر مقولات ذات‌گرایانه آگاه باشیم، مقولاتی که «ناگریز به استفاده از آنهاست» و می‌بایست خود را برای مقابله با خطراتی که این گرایش‌ها به وجود می‌آورند، آماده کنیم. نه اینکه ما باید یک ذات زنانه را برای اهداف عملی سیاسی در نظر بگیریم، ضدذات‌گرایی به هیچ وجه نسخه‌ای برای ترک مقوله‌ی زنان به سبب عواقب منتج از آن نیست؛ بلکه به ما فهمی چندگانه، متقاطع و پیچیده از این عواقب می‌دهد و ما را ملزم می‌کند که پیامدهای چنین درکی را برای نظریه و راهبرد فمینیستی در نظر بگیریم. لذا تا جایی که به سیاست نقد قوانین حقوقی برای بهبود وضعیت «زنان» مربوط است «سیاست ضعیفی است که پیشنهاد اصلاح قوانینی را می‌دهد که تنها دغدغه‌های قشر خاصی از زنان (زنان سفیدپوست، طبقه‌ی متوسط، غربی، دگرجنس‌خواه) را منعکس می‌کند؛ و نقد ذات‌گرایی بیشتر فراخوانی برای سیاست فمینیستی دربرگیرنده است، سیاستی که مُجدانه با تفاوت‌های زنان درگیر است و این تفاوت‌ها را به رسمیت می‌شناسد و آن‌ها را در یک هنجار واحد فمینیستی خاص فرو نمی‌کاهد. این بدان معنی است که فمینیست‌هایی که در حوزه‌ی قوانین حقوقی کار می‌کنند، باید توجه بیشتری به خاص‌بودگی زندگی زنان داشته باشند (کانهن، ۲۰۰۰: ۳۷۳-۳۷۱).

باتلر (۱۹۹۳)، در کتاب «بدن‌هایی که اهمیت دارند»، به بحث اسپواک درباره‌ی ذات‌گرایی راهبردی رجوع می‌کند تا از این طریق نظریه‌ای را در باب ایفاگری جنسیت توضیح دهد (مورتون، ۱۳۹۲: ۲۱۸). از این رو به نظر باتلر، جنس نیز مانند جنسیت یک ساختار فرهنگی است، اگر تمایز بین جنس و جنسیت اجتماعی-تاریخی است، در نتیجه هیچ دلیلی برای شرایط

سازنده آن نیز وجود ندارد که همان تمایز را نداشته نباشد (کیوچیان^۱، ۲۰۱۳: ۴۹). با چنین رویکردی مسئله‌ی نمایندگی و بازنمایی زنان به چالش کشیده می‌شود. او به هیچ وجه در جهت حقوق سیاسی زنان استدلال نمی‌کند، چرا که معتقد است، در این صورت «سوژه فمینیستی»، به گونه‌ای گفتمانی به وسیله همان نظام سیاسی تولید می‌شود که فرض بر این است که آزادی‌اش را تسهیل می‌کند و توسل غیر انتقادی به چنین نظامی برای آزادی «زنان» به وضوح به منزله شکست دادن خود خواهد بود. در واقع باتلرعلیه ذات‌گرایی استدلال می‌کند و استدلال می‌کند: «خارج از ایفای نقش هایی که هویت را به منصفه ظهور می‌رسانند چیزی به نام مقوله زنان وجود ندارد» (باتلر، ۱۹۹۳ به نقل از نَش، ۱۳۹۲: ۲۰۵).

نکته مهم و مشترک میان باتلر، کالینز و اسپیواک که از سه منظر متفاوت به مسئله‌ی زنان پرداخته‌اند، به چالش کشیدن «نمایندگی» است. اینکه چگونه زنان سفیدپوست/طبقه متوسط/غربی/ همچون نماینده‌ی «زنان»، توانائی بازنمایی و دفاع از حقوق افرادی را که ذیل مقوله‌ی «زن» قرار می‌گیرند، را دارند (نقد ذات‌گرایانه‌ی باتلر) و خود این نمایندگی به چه میزان می‌تواند ناقض حقوق زنان دیگر و سخن گفتن از جانب زنان دیگر گروه‌ها باشد (نقد کالینز و اسپیواک). نمایندگی زنان چه در غرب و چه در ایران در گفتارهای حقوقی متجلی شده که دعوی دفاع از تمامی زنان جامعه را دارند. فروکاست حقوقی مسئله‌ی زنان فرایندی است که طی آن قانون همچون نیروی پردکننده مورد تمرکز قرار می‌گیرد بی‌آنکه توجه شود که قانون یکی از حلقه‌ها و شاید آخرین حلقه‌ی زنجیره‌ی طرد و فرودست‌سازی است.

روش پژوهش

تحلیل گفتمان در سنت‌های فکری متعددی مطرح شده و لذا پژوهشگران برای شیوه‌ی انجام آن گام‌های متنوعی پیشنهاد داده‌اند (مثلاً نگاه کنید به فرکلاف^۲، ۱۹۹۲، پارکر^۳، ۱۹۹۹، در فاضلی، ۱۳۸۸: ۹۵-۱۰۱). آریباس-آیلون و واگردین^۴ بر مبنای «دیرینه‌شناسی دانش»^۵ فوکو گام‌های ذیل را برای تحلیل گفتمان فوکویی پیشنهاد داده‌اند که مبنای تحلیل و بررسی ما قرار

1 . Keuchyan

2 .Parker

3. Gee

4 . Arribas-ayllon and Walkerdine

5 .l'archéologie du savoir

گرفت: «مجموعه‌ای از گزاره‌های مرتبط با "بژه"ی تحقیق انتخاب می‌شوند. این گزاره‌ها با توجه به موضوع می‌توانند نظریه‌ها و بحث علمی، گزارش‌های دولتی، بیانیه‌های سیاسی، مقالات خبری، و متن مصاحبه‌ها باشند. انتخاب هر گزاره باید تابع قواعد و معیارهایی باشد: ۱. گزاره باید واجد مسئله‌ای اجتماعی باشد، در واقع باید دید ابژه‌ی تحقیق چگونه درون این گزاره مسئله‌مند^۱ شده است؟ ۲. با نظر به وجه تاریخی اندیشه فوکو، باید بررسی کرد که بر ساخت ابژه‌ی تحقیق ما (که در گزاره‌ها مطرح شده‌اند) در طی زمان تغییراتی به خود دیده یا نه؟ مثلاً فوکو با بررسی گفتارهای پیرامون جنون، بزهکاری و سکسوالیته، نشان می‌دهد که چگونه در طی زمان نحوه‌ی مداخله در این امور متفاوت بوده و توجیه‌پذیر می‌شده است؛ و چگونه پرسش متفاوت از مسئله به پاسخ‌های متفاوتی منجر می‌شده است؟» (آریباس-آیلون و واگردین، ۲۰۰۸: ۱۱۵).

در این پژوهش به صورت هدفمند سراغ گزاره‌های حقوقی رفته‌ایم که در قالب تفسیر یا بازتفسیر قوانین حقوقی، دینی و عرفی مسائل زنان را در جامعه مطرح کرده‌اند. و نقد آنان بر این قوانین را بررسی کرده‌ایم چرا که در این نقدها پاسخ‌های ضمنی به مسئله‌ی زن داده شده است. این نقدها نشان دهنده‌ی نحوه‌ی پرسش از مسئله‌ی زن و صورتبندی آن است. در اینجا هدف، روشن ساختن پروبلماتیکی است که ذیل آن زن و برخی از مسائل وی در جامعه رؤیت‌پذیر و برخی مسائل نادیدنی و رؤیت‌ناپذیر می‌شوند (معیار اول). گزاره‌های منتخب در این پژوهش از این جهت واجد معیار دوم هستند که مسائل مطروحه در آنها از ابتدای عصر مشروطه که اولین روزنامه‌های زنان (همچون دانش و شکوفه) منتشر شده‌اند، جز دغدغه‌های زنان فمینیست تا کنون بوده‌اند. مثلاً اعلام برابری حق زنان و مردان با تکیه بر دین و بازتفسیر آن را در روزنامه شکوفه (برای نمونه نگاه کنید به سرمقالات مریم مزین‌السلطنه مدیر و سردبیر روزنامه پیرامون برابری زن و مرد در قوه‌ی عاقله و باز تفسیر حدیثی از پیامبر اسلام: *كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ إِنَّمَا أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَ يُنصَّرَانِهِ* (مزین‌السلطنه، ۱۳۳۰ ه.ق: ۳). اما گسست پروبلماتیک مسئله‌ی زنان در این گفتارها را باید تا پیش از مشروطه به عقب برد. در واقع بعد از وقایعی چون وبا و قحطی و شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس، گفتمان تنظیماتی برآمد که یکی از شاخه‌های آن (یعنی تأدیب بنات و تربیت نسوان) سوژه‌ی زن را در قالب رژیم

حقیقت جدیدی رؤیت پذیر می‌کرد. سوژه‌ی زن با برعهده داشتن وظایفی جدید در قبال تمدن و پیشرفت ملی و متعاقب آن داشتن حقوقی جدید، در گسستی پروبلماتیک از رژیم حقیقت پیشین معنای دیگری یافت (معیار سوم) (نگاه کنید به کاشانی ثابت، ۲۰۱۱، حیدری، ۱۳۹۹، و افخمی، ۲۰۱۹).

لذا تأکید ما بر برخی مقالات حقوقی ماهنامه طی قریب به یک دهه (۱۳۷۰ تا ۱۳۷۹)، که شمارگان اول تا شصت و پنجم را دربرمی‌گیرد بوده است؛ نقل قول‌ها و اشارات آمده، از شماره‌های ۱، ۲، ۹، ۱۱، ۱۶، ۱۷، ۳۵، ۴۶، ۶۵ ذکر شده‌اند.

یافته‌ها

رویکرد حقوق‌گرا در ماهنامه‌ی زنان

با نظر به مقدمات نظری و روشی که بیان کردیم با تمرکز بر محتوای مجله و گزینش مقالاتی از این مجله که یا در قالب سرمقاله و یا مقاله محوری هر شماره هستند به بررسی نظام درونی و منطقی گزاره‌ای حاکم بر آن می‌پردازیم تا الگوی عمل گفتمانی این مجله را به صورت درون‌ماندگار روشن کنیم و بستری برای نقد یکی از جریان‌های فمینیستی در ایران بگشاییم.

حقوق زن در قانون: از «تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» تا «کمپین یک میلیون امضا»

در ایران همچون غرب بخش مهمی از بدنه‌ی فعالان حوزه حقوق زنان، را قشر حقوق‌دانان تشکیل می‌دادند. افرادی همچون، شیرین عبادی، شادی صدر، نسرين ستوده، مهرانگیز کار و دیگر افراد از برجسته‌ترین حقوق‌دانانی هستند که از منظر تبعیض در قوانین، مسائل زنان را برجسته کرده‌اند؛ برخی از آن‌ها با ماهنامه زنان نیز همکاری داشته و مقالات حقوقی در این ماهنامه منتشر می‌کردند. این مقالات منعکس‌کننده درخواست آنان هم برای تغییر قوانین به نفع زنان و هم نائل شدن زنان به مصادر قضایی در بدنه‌ی قوه‌ی قضائیه بود. در مجموع آموزش‌های حقوقی کسانی چون مهرانگیز کار که به توضیح و نقد قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان در ایران می‌پرداخت (نگاه کنید به مقالات وی با عنوان «تصویب قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، نشانی از وجود عدم تعادل در خانواده‌ها»، «جایگاه زن در قوانین کیفری ایران»، و همچنین بخش آموزش حقوق زن در شماره‌های گوناگون این ماهنامه) و همچنین انعکاس اخبار مربوط به مسائل حقوقی زنان در

مجلس، و نیز مقالات پراکنده پیرامون حقوق جزائی و کیفری در اسلام، اهمیت چشم‌انداز حقوقی در ماهنامه را نشان می‌دهد (به عنوان نمونه نگاه کنید به مقالات «فراکسیون زنان لازم نیامد!» (ابراهیمی، ۱۳۷۹: ۱۰-۱۲)، «مشاوره‌ی قضایی زنان، فرصتی دیگر اما نه به بهای ایستایی!» و «جایگاه زن در فقه کیفری اسلام» (کرمانشاهی، ۱۳۷۲: ۳۸-۴۴)).

هدف «تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» که در دستور کار نویسندگان فمینیست ماهنامه‌ی زنان در اوایل دهه‌ی هفتاد شمسی بود در نهایت با همگرا شدن با اهداف دیگر احزاب سیاسی و جنبش‌های ملی و فراملی زنان، به یکی از مهمترین کمپین‌های سیاسی برای رفع تبعیض حقوقی علیه زنان یعنی «کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» در نیمه‌ی دهه‌ی هشتاد شمسی منتهی شد. در ادامه ضمن اشاره به مسیرهایی که ماهنامه برای رؤیت‌پذیر کردن نابرابری میان دو جنس اتخاذ کرده است، رهیافت حقوقی آنان را وضوح بخشیده و با خوانش امر درون‌ماندگار خواست‌های حقوقی کمپین یک میلیون امضا، تناقضات درونی گزاره‌های موجود در خواست‌های این جنبش را در معرض دید قرار خواهیم داد.

رؤیت (نا)پذیر کردن نابرابری

نویسندگان مقالات حقوقی ماهنامه‌ی زنان برای نشان دادن نابرابری‌های حقوقی میان دو جنس از دو استراتژی مشخص بهره می‌بردند. ۱. نقد قوانین حقوقی و کیفری در قانون اساسی ۲. بازتفسیر دین در راستای حمایت از حقوق زنان. در اینجا این سؤال مطرح است که تا چه حد گزاره‌های حقوقی بیان شده در ماهنامه، توانسته است مسئله‌ی نابرابری میان دو جنس را رؤیت‌پذیر کند؟

نقد قوانین حقوقی و کیفری در قانون اساسی

کار (۱۳۷۷)، در مقاله‌ای با عنوان «شرطی برابر با هیچ!»، از سلسله مقالات «آموزش حقوق زن» (۱۶)، به بررسی شرط هفتم شروط ضمن عقد، می‌پردازد و ابهام موجود در عبارات را عاملی برای عدم احقاق حقوق زن برشمرده و در نهایت این شرط را به دلیل عدم توانایی در احقاق حق وی بی‌ارزش و برابر با هیچ می‌داند:

«حال پرسش بعدی این است که دادگاه چگونه باید تشخیص بدهد که اعتیاد شوهر، اولاً، مضر است ثانیاً، به اساس زندگی خانوادگی خلل وارد می‌آورد و ثالثاً، زندگی زناشویی را دشوار

می‌کند؟ راستی که با این شیوه قانون‌نویسی و انشای شرط ضمن عقد، نه تنها آن دسته از زنان متقاضی طلاق، که شوهرانشان معتاد هستند، زیر دست و پاله می‌شوند و فریادرسی ندارند بلکه قضاتی که احساس مسئولیت می‌کنند و دست و دلشان برای اجرای دقیق قانون می‌لرزد به شدت سرگیجه می‌گیرند... بنابراین شرط هفتم از شروط ضمن عقد شرطی است برابر با هیچ که از باب فریب دادن و دل خوش کردن زنان به آنها اهدا شده است. این شرط را جدی نگیرید!!» (کار، ۱۳۷۷: ۱۶).

همانطور که در این نقل قول روشن است محوریت بحث بر مسئله‌ی حقوق و قوانین است و نمونه‌ای تبعیض هدف گرفته شده است اما فرایند مفهوم‌پردازی آن به گونه‌ای است که از قانون آغاز می‌کند و به قانون ختم می‌گردد. این متن این پیش‌فرض را در خود دارد که زن، نیازمند شرطی بهتر برای احقاق حقوق خود است. شرطی که بتواند وی را از سیطره‌ی «مرد معتاد» نجات دهد، یا بتواند نفقه را تمام و کمال از وی بگیرد، و یا حقوق مادی وی را تمام و کمال بپردازد. زنی که نیازمند این حقوق است. از این حیث واحد تحلیل وی از اساس نوعی منطق ذهنی و مبتنی بر زن تک‌افتاده است. او در فرایند نقادی خود چیزی همچون فرایند تبعیض را بالکل نادیدنی می‌کند و در نهایت از افقی که همانا آگاهی‌بخشی است توصیه می‌کند که «بنابراین شرط هفتم از شروط ضمن عقد شرطی است برابر با هیچ که از باب فریب دادن و دل خوش کردن زنان به آنها اهدا شده است. این شرط را جدی نگیرید». اما مسئله دقیقاً در همین نقطه نهفته است که شرایط امکان‌پذیری چنین هندسه قدرتی در منطق ازدواج و رابطه زن-مرد چیست؟

مهرانگیز کار در مقاله‌ی «تصویب قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق؛ نشانی از وجود عدم تعادل در خانواده‌ها» تصویب قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق مصوب ۷۰/۱۲/۲۱ را نشانی از موقعیت دشوار زنان ایرانی خصوصاً بعد از طلاق می‌داند:

«پیداست که زن زودتر در معرض ضربات قرار می‌گیرد و ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی که به مرد حق و اختیار می‌دهد تا هر وقت که بخواهد زن خود را طلاق دهد، زن را که در طول سالیان زناشویی خسته و فرسوده و سالخورده و از کار افتاده است زیر پا له می‌کند. آنچه این زن، که بخش عمده دارایی خانواده (مالی و معنوی و حتی) حاصل دسترنج او است- با خود می‌برد

عبارت است از مبلغ ناچیزی بابت عده سه ماه و ده روز و مهریه‌ای که در صورت وصول تابعی است از ارزش متغیر و رو به کاهش پول که اگر در زمان وقوع عقد نکاح واجد ارزشی هم بوده، در حال حاضر ارزش آن بسیار تنزل کرده است. اغراق نیست اگر گفته شود ارزش مهریه زنان در اکثر مواردی که به آن اشاره داریم به صفر نزدیک شده است... زن‌ها با مهریه ده بیست سال پیش خود حتی نمی‌توانند اجاره مسکن یک ماه از دوران بیوه‌گی را تأمین کنند، چه رسد به اینکه بخواهند برای ادامه زندگی با آن ارتزاق هم بکنند. بنابراین تورم بسیار سریع و بی‌پروا و بدون رودربایستی و استخوان لای زخم گذاشتن، موقعیت بحرانی زنان و بی‌کسی و تنهایی آن‌ها را برملا کرده است» (کار، ۱۳۷۱: ۴۳).

نکته جالب توجه اینجا است که ترسیم برون‌رفت از منطق تبعیض در این گفتارها بر همان فرایندی دست می‌گذارد که خود این وضعیت را ممکن می‌کند. برای مثال تکیه بر افزایش یا گرفتن مهریه، نفقه، و دیگر موارد، حتی اگر به تمام و کمال به زن پرداخت شود و حتی اگر قوانین مربوط به آن به بهترین نحو ضمانت اجرایی داشته باشند، آیا مولد همان فرایندی نیست که بنا است نقد شود؟ اگر مسئله بر سر وابستگی و ناتوانی زن است چنین تأکیدی در عمل چیزی جز بازتولید همین وابستگی و ناتوانی نیست. گرچه مهرانگیز کار، شهلا شرکت و دیگران بر بهبود اوضاع اقتصادی زنان تأکید دارند اما این مسئله نافی این نیست که تکیه بر گفتمان حقوقی از این جنس در واقع نه تنها بنیان‌های این نابرابری‌ها را نادیدنی می‌کند بلکه حتی مقوم آنها نیز هست. چرا که احقاق حقوق زن را در اصلاح قوانین از پیش موجود خلاصه می‌کند. زنی که در این افق گفتاری رؤیت‌پذیر می‌شود همچنان «جنس دوم» است که از طریق توان‌مندی حقوقی می‌تواند قوی‌تر شود.

مسئله دقیقاً در همین جا رخ می‌دهد که خود ازدواج و نسبتش با زیست زنانه چندان مورد تحلیل قرار نمی‌گیرد. ازدواج صرفاً یک امر مفروض و از پیش موجود نیست بلکه نوعی استراتژی کنش نیز هست. ازدواج و جایگاهش در جهان زنانه و نسبتش با منطق «مردسالاری» و تبعیض چیزی بیش از صرف مسئله‌ای حقوقی است. گفتمان حقوقی فمینیستی در این ماهنامه، فرایندهای تاریخی، اجتماعی و فرهنگی وابستگی زن به مرد را در پرانتز می‌گذارد؛ فرایندهایی که منجر به پیدایی قوانین مربوط به پرداخت مهریه، نفقه و جهیزیه می‌شوند و زن در قالب این

قوانین نیازمند به دریافت این وجوہات برای امرار معاش تعریف می‌شود. لذا، این گفتمان با تأکید بر اصلاح قوانین از پیش موجود و یا احقاق حقوق زن از طریق محکومیت مرد معتاد، یا به زندان انداختن وی، یا گرفتن نفقه از وی در عمل در همان منطقی عمل می‌کند که در آن زن به مرد وابسته است. احقاق حقوق زنان در قالب این چارچوب، یعنی چارچوب قانونی، شائبه‌ی رسیدن به برابری زن و مرد را ایجاد می‌کند و لذا همچنان شرایط تاریخی، اجتماعی، اقتصادی، مولد این قالب‌های قانونی را ناپیدا می‌کند.

بازتفسیر دین: آیه «الرجال قوامون علی النساء» از «شکوفا» تا «زنان»

زنان به همراه ماهنامه کیان از مجلاتی بودند که با انشعاب از کیهان، «جریان روشنفکری دینی» را نمایندگی می‌کردند. نویسندگان ماهنامه با به چالش کشیدن تفاسیر رسمی، (در برخی موارد با استفاده از سنت ترجمه)، به باز تفسیر منابع دینی دست زدند (به عنوان نمونه نگاه کنید به مقاله «حوا تصویر اسلامی زن»، نوشته جین.اسمیت و ایوان حداد، ترجمه ناهید میرکیانی (شماره ۴۶، صص ۴۲-۴۶، مقاله‌ی جایگاه زن در فقه کیفری اسلام، زینب السادات کرمانشاهی در شماره ۱۶ ماهنامه، و یا مقاله‌ی «سیمای زن در نظام اسلامی»، از کاظم موسوی در شماره‌ی ۱۷ ماهنامه). نجم‌آبادی (۱۹۹۸) در این باره می‌نویسد: «استراتژی غالب مفسران اصلاح طلب پیرامون مسائل زنان استفاده از منابع تفسیری بود که بیشتر زن-سازگار^۱ باشند. البته با استثنایی نادر، در مورد ماهنامه زنان که نویسندگان آن مستقیماً دست به تفسیر قرآن زدند. مهرانگیز کار می‌گوید: «اکنون زمان اجتهاد است» (نجم آبادی، ۱۹۹۸). شهلا شرکت سردبیر ماهنامه در مصاحبه‌ای در صدمین شماره‌ی ماهنامه استراتژی بازتفسیر دین را این گونه بیان می‌کند:

«می‌شود هم دین‌دار بود هم با اقتضائات دنیای مدرن کنار آمد. اینها تعارضاتی با هم ندارند. البته بستگی به نوع قرائت افراد از دین هم دارد ... دین نهادی است که باید از آن انتظارات مربوط به خودش را داشت، حالا هر جا که برای مسائل زنان در دنیای امروز پاسخی داشته باشد می‌توان به آن رجوع کرد» (ماهنامه زنان، خرداد ۱۳۸۲، به نقل از کیانی، ۱۳۹۷: ۲۳-۲۴). در واقع، یکی از دلایل هججه به این ماهنامه نیز همین مسئله‌ی نشستن در جایگاه مفسر بوده است:

«به اعتقاد آقایان، از تلقی رایج از دین، نباید انتقاد کرد و این مجله (ماهنامه زنان) چنین می‌کند و بیشترین اشاره در این زمینه نیز به مقالات حقوقی مجله است که البته با اندکی هوشمندی و مطالعه‌ی دقیق مطالب، روشن خواهد شد که «زنان» با خلوص و دلسوزی تمام می‌کوشد... چهره‌ی رئوف، مقبول و مترقی دین را برای زنان -بویژه آنان که به دلیل برخوردهای غلط و متعصبانه، از دینداران خاطره‌ی خوشی ندارند- روشن سازد» (شرکت، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳: ۲).

می‌توان ادعا کرد که این استراتژی از ابتدای به سخن درآمدن فمینیسم در تاریخ ایران، همواره مد نظر اصلاح‌طلبان بوده است. در ادامه با مقایسه دو روایت به فاصله یک سده، ضمن وضوح بخشیدن به روش تحلیلی خود، به تشابهات و تمایزات منطقی بازتفسیر دین توسط زنان اصلاح‌طلب عصر قاجار و فمینیست‌های ماهنامه زنان اشاره می‌کنیم:

«تا حسیات و قوای عقلیه و ملکات اخلاقیه و شئون علمیه مردان که بحسب ظاهر مربی و هادی و مرشد و اولیاء امور ما زنان می‌باشند تعالی و ترقی نکنند و خوب را از بد و حسن را از قبیح تمیز و تشخیص ندهند و راه کار و طریقه رفتار و وضع گفتار و فلسفه علم و ادب و عناصر تربیت را نفهمند معارف زنان بنیان و استحکام حاصل نمی‌کند... و هنوز بعضی از رجال و مردان ما که مصداق آیه "الرجال قوامون علی النساء" اند در بیابان جهل و نادانی بدون قائد و بلد و راهنما حیران و سرگردان بعینه مثل آدم چشم‌بسته یا کوری که به دور خویش دایره‌وار در بیست و چهار ساعت حرکت می‌نمایند چون چشم باز کند و تأمل نماید خواهد مشاهده کرد که هیچ طریقی نیپیموده و به مقصود و مقصدی نرسیده...» (روزنامه شکوفه، ۱۳۳۲ ه.ق: ۲-۳).

یا در جای دیگری می‌خوانیم:

«عموماً مفسرین با استناد به آیه "الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضه علی بعض و بما انفقوا من اموالهم" نقص دینی و فکری زن را دلیلی برای برتری و فضیلت مرد بر زن دانسته‌اند... در جستجوی تفاسیر دیگری از این آیه برآمدیم. آقای موسوی بجنوردی در باب این آیه می‌گوید: مردان برای انجام کارهای زنان در مسائل مربوط به انفاق و معاش ایستاده‌اند... رئیس به معنای آقا و افضل نیست. سیدالقوم خادمهم: رئیس گروه، خدمتگزار ایشان است» (ماهنامه زنان، اسفند ۱۳۷۰: ۲۷-۲۸).

دو روایت بالا بیانگر دو تفسیر از آیه ۳۴ سوره نساء توسط زنانی است که از یکدیگر فاصله‌ای قریب به یک سده دارند اما منطق تفاسیر آنان از آیات قرآنی، برای دفاع از حقوق زنان به یکدیگر بسیار نزدیک است. تا جایی که به موضوع پژوهش ما مربوط است، مسئله‌ی برابری حقوق زنان با مردان در حوالی عهد ناصری در اولین روزنامه‌های زنان یعنی شکوفه و دانش به بیان درآمد. از آن زمان تا کنون بخشی از بدنه‌ی جنبش‌های زنان، برای دفاع از حق برابر با مردان به بازتفسیر آیات قرآنی دست یازیدند. مسلماً روزنامه‌ی شکوفه در زمینه‌ی متفاوت از ماهنامه‌ی زنان ظهور یافت، (به عنوان مثال در عهد ناصری همایندی بیماری‌های همه‌گیر، نزدیکی جغرافیایی به روسیه، و مرگ و میر ناشی از بیماری‌ها و "نقصان نفوس"، حفظ‌الصحه نسوان و لزوم تربیت و آموزش زنان را برای تربیت فرزندان ملت ضروری می ساخت)؛ و این مهم به برآمدن گفتارهایی منتهی شد که در آن مردان به علت بی‌توجهی به تربیت زنان و آموزش آنان به باد انتقاد گرفته شوند. چنانکه اولین فمینیست‌ها با تکیه بر آیات قرآنی و بازتفسیر آن‌ها، مردان را به عنوان «قائد» و «راهنما»ی خود برگزیده و بر جهل آنان در بی‌توجهی به تربیت زنان، خرده گرفتند.

ماهنامه‌ی زنان در زمینه‌ی متفاوت از شرایط عهد قاجار برآمد و نحوه‌ی صورتبندی آنان از مسئله‌ی برابری میان دو جنس در مقاطعی واجد گسستی پروبلماتیک شد. (مثلاً حاکم شدن قوای قضایی و گسترش بروکراتیزاسیون از عصر پهلوی، بخشی از دعوی‌های برابری‌خواهانه فمینیست‌های حقوقدان را به سطح دولت و نهادهای اجرائی آن برد، چیزی که در دوران قاجار به علت نبود دولتی متمرکز مجال بروز نداشت. به عبارت دیگر، برآمدن گفتارهای فمینیستی حقوق‌گرا و صورتبندی مسئله‌ی زن با توجه به گفتمان حقوقی بدون شک وابسته به شکل‌گیری دولتی متمرکز و گسترش نهادهای قضائی است). اما تا جایی که زنان در بازتفسیر آیات قرآنی برای دفاع از حقوق زن، مردان را همچون "قائد"، "راهنما" و "خدمتگزار زن" می‌دانند، درون همان منطقی قرار می‌گیرند که از یکصد سال پیش تا کنون، زنان فمینیست برای دفاع از حقوق خود بدان متوسل می‌شدند. در نقل قول بالا، شکری ولبریز (۱۳۷۰)، در مقاله‌ی «مرد شریک یا رئیس»، با بازتفسیر آیه‌ی ۳۴ سوره نساء، در صدد هستند تا برای دفاع از حقوق زن در خانواده، ریاست مرد را که عموماً با استناد به این آیه توجیه می‌شود، زیر سؤال برند. چنانکه

خواندیم به زعم آنان «رئیس به معنای آقا و افضل نیست... خدمتگزار ایشان است» (ماهنامه زنان، اسفند ۱۳۷۰: ۲۸). آنان با تکیه بر بازتفسیر آیه، به ماده‌ی ۱۱۰۵، قانون مدنی بازمی‌گردند و آن را نقد می‌کنند:

«در مقام تعبیر ماده‌ی ۱۱۰۵ قانون مدنی و شناسایی آثار و تبعات آن، می‌توان گفت که این ماده باید در بُعد انفاق و تأمین مخارج خانواده محدود شود و از تعمیم و تسری آن به حوزه‌هایی که مستلزم مداخله‌ی قطعی زن، به عنوان شریک و همراه زندگی است، خودداری شود» (شکری ولبریز، اسفند ۱۳۷۰: ۳۱).

چنین تفاسیر از آیات قرآنی تا جایی که تکیه‌ی آن بر خدمتگزار بودن مرد و انفاق وی در خانواده است، درون همان گفتمانی عمل می‌کند، که در آن زن شریک مرد نیست (برخلاف ادعای مقاله و عنوان آن). چنانکه در ادامه و در مقام تعبیر ماده قانونی شراکت زن در تأمین مخارج خانواده را از زن ساقط می‌کند. در واقع در این مقاله استدلال شده است که شرایط امروز زنان و حضور آنان در جامعه ریاست مردان بر زن را بر نمی‌تابد، اما عملاً استناد به آیات قران و ماده قانون ۱۱۰۵ قانون مدنی، در میدانی از نیروها که در آن مرد هنوز ریاست را در حوزه امور مادی برعهده دارد و در این زمینه خدمتگزار وی است (که در واقع رئیس بودن و یا خدمتگزار بودن دو روی یک سکه‌اند)، راه را برای شریک بودن زن و مرد در زندگی که عنوان این مقاله است می‌بندد. در بازتفسیر آیه، خواه مردان قائد و راهنمای زنان در امور تربیت آنان باشند (استدلال زنان اصلاح‌طلب روزنامه شکوفه) خواه خدمتگذار آنان در امور مالی باشند (استدلال نویسندگان ماهنامه زنان)، راه شراکت زنان و مردان در امور زندگی خانوادگی به بن‌بست می‌رسد. گرچه که این مقایسه موجه نمی‌نماید چراکه مسئله‌ی برابری و شراکت زن و مرد باید درون پروبلماتیک هر عصر، واکاوی شود اما هدف ما بنا به مقاصد تحلیلی، وضوح بخشیدن به روش خود و روشن ساختن منطق بازتفسیر آیات به نفع حقوق برابر میان دو جنس است.

در مقاله‌ای دیگر با عنوان «تمکین» سعی شده تا وظیفه‌ی تمکین زن، در پرتو تعالیم اسلام، بازخوانی شود؛ و برای اثبات عدم نشوز زن چنین استدلال می‌شود:

«چنانچه مرد پس از ازدواج از همسر خود مطالبه تمکین ننماید، آیا زن به دلیل نشوز استحقاق دریافت نفقه را نخواهد داشت؟ یا اینکه چنین زنی اصولاً ناشزه محسوب نشده و

همچنان مستحق دریافت نفقه می‌باشد؟ برخی از فقها در پاسخ به این سؤال معتقدند، از آنجا که تمکینی از ناحیه زن صورت نگرفته، بنابراین مستحق دریافت نفقه نیست. این ظلم فاحشی است که بر زن می‌رود، چون نفقه به موجب تمکین زن برای مرد ثابت می‌شود، در حالی که نظر عده‌ای دیگر بر این است که نشوزی از ناحیه زن صورت نگرفته که به موجب آن زوجه مستحق دریافت نفقه نباشد» (شکری و لبریز، ۱۳۷۰: ۶۳).

چنانکه پیش‌تر گفتیم تکیه بر قواعد حقوقی چه به شیوه‌ی باز تفسیر آیات قرآنی باشد و چه باز تفسیر قوانین مدنی، تازمانی که تکیه‌ی آن بر اصلاح قواعدی است که بنیان آن زن را موجودی وابسته به مرد، و یا مرد به عنوان کسی که ملزم به پرداخت نفقه به زن است (چه وظیفه‌ی مرد در قرآن باشد و چه نباشد)، درون گفتمانی حرکت می‌کند که چه بسا این نابرابری‌ها را تحکیم می‌کند. نویسندگان این مقاله با تکیه بر این تفاسیر، در تلاش‌اند تا نهادهای حقوقی را برای احقاق حقوق زنان به واکنش وادارد. «بنابراین لازم است در این زمینه دادگاه‌ها قویاً برخورد نموده و از اعمال زور از ناحیه مردان جلوگیری به عمل آورند» (شکری و لبریز، ۱۳۷۰: ۶۳). تکیه بر اصلاح این قوانین برای واداشتن دادگاه برای احقاق حقوق زن گرچه می‌تواند تاحدودی، به زنان در این زمینه یاری رساند اما نقدی‌رهای بخش نه برای زنان و نه مردان است. و متونی اینچنینی تلاش می‌کنند با بازخوانی متونی که به اتکای آن‌ها، نابرابری زنان و مردان توجیه می‌شود، استدلال‌های نافی حقوق زنان را، ناشی از عدم تفسیر درست متن مقدس بدانند. این جدال جدالی است عمیقاً کلامی و در سطحی استدلالی.

تأکید فمینیست‌ها بر تغییر قوانین به نفع زنان (با استفاده از دو استراتژی پیش‌گفته)، در چشم‌گیرترین ثمره‌ی عملی خود، یعنی کمپین «یک میلیون امضاء برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز»، به بار نشست. این کمپین پس از برپایی تجمع زنان در ۲۲ خرداد ۱۳۸۵، در میدان هفت تیر، در پنجم شهریور همان سال اهداف خود را در قالب بیانیه اعلان عمومی کرد. کمپینی که از حمایت طیف وسیعی از فعالان حوزه حقوق زنان همچون شیرین عبادی، شهلا شرکت، نوشین احمدی خراسانی و نویسندگانی که در ماهنامه زنان قلم می‌زدند، برخوردار بود.

روایتِ کمپین یک میلیون امضا

«مجموعه قوانین موجود در ایران، زنان را جنس دوم قلمداد کرده و بر آنان تبعیض روا می‌دارد، آن هم در جامعه‌ای که بیش از ۶۰ درصد از پذیرفته‌شدگان دانشگاه‌ها را زنان تشکیل می‌دهند. در بسیاری از جوامع اعتقاد بر آن است که قانون باید یک پله از فرهنگ بالاتر باشد تا بتواند فرهنگ جامعه را تعالی بخشد اما قوانین در ایران از فرهنگ و موقعیت زنان عقب‌تر است» (بیانیه کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز، ۱۳۸۵).

جملات آغازین بیانیه کمپین، حکایت از تحولات جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی طبقه‌ی متوسط ایران و حضور گسترده زنان در دانشگاه و بازار کار دارد. حضور گسترده‌ی زنان در این محیط‌ها، نظامی را که در آن وظایف زن تنها در خانه تعریف می‌شد، را به چالش کشیده و زمینه‌ی برآمدن گفتمان‌های حقوق‌گرا برای دفاع از آزادی و منافع زنان را مهیا کرد. گرچه برآمدن گفتمان حقوق‌گرا در چنین زمینی توجیه‌پذیر می‌نماید اما چنانکه فوکو در تاریخ جنون می‌نویسد، هرگز گفتارها نمی‌توانند، تمام واقعیت را به چنگ آورند. لذا می‌توان نشان داد؛ گفتاری که قانون را اعتلاء دهنده فرهنگ می‌داند در درون خود واجد چه تناقضاتی است و چگونه از به چنگ آوردن وجوه دیگر واقعیت ناتوان است. احمدی خراسانی (یکی از نویسندگان ماهنامه و از مدافعان کمپین)، طی چند دهه مشارکت در فعالیت‌های مرتبط با دفاع از حقوق زنان؛ در کتاب «جنش یک میلیون امضا: روایتی از درون»؛ ابعاد و جوانب آن را روشن ساخته و دلایلی چند برای توجیه خواسته‌های کمپین را خاطر نشان می‌کند. ما با واکاوی روایت درونی وی از کمپین، در تلاشیم تا با خوانش امر درون‌ماندگار، تناقضات استدلال‌های وی را در معرض دید قرار دهیم.

آگاهی‌بخشی؛ بحران نمایندگی

احمدی خراسانی (۱۳۸۶)، به کسانی که رویکرد حقوق‌گرای کمپین یک میلیون امضاء را تلاشی در جهت «تغییر از بالا» دانسته و لذا به رویه‌ها و رویکردهای «تغییر از پایین» بی‌اعتناست چنین پاسخ می‌دهد:

«هر خواسته‌ای از سوی زنان... می‌تواند با «روش تغییر از بالا» مانند چانه زنی و لابی در اتاق‌های در بسته، و نیز تأثیرگذاری مستقیم بر سیاست‌های مملکتی... به دست بیاید، و یا برای

رسیدن به هدف و خواسته مورد نظر، می‌تواند از روش تغییر از پایین (گسترش آگاهی در میان مردم از طرق گوناگون...) استفاده کند. می‌خواهم بگویم که خواست تغییر قوانین، هم می‌تواند با استفاده از روش تغییر از بالا اتفاق بیافتد و هم با استفاده از روش تغییر از پایین..» (احمدی خراسانی، ۱۳۸۶: ۶۱).

وی با تأکید بر رویکرد چهره به چهره کمپین و گفتگو با زنان برای آگاهی‌دادن آنان، رویه‌ی این جنبش را «تغییر از پائین» ارزیابی می‌کند: «به هر حال جنبش یک میلیون امضا هرچند خواسته‌هایش حقوقی، یعنی تغییر قوانین تبعیض‌آمیز است، اما بر روش تغییر از پائین (گفتگوی چهره به چهره با مردم و جمع‌آوری امضاء) استوار است و این حکمت عملی؛ خواهی نخواهی دو بازتاب مثبت دارد، یکی گسترش آگاهی و ایجاد خواست و حساسیت میان مردم و دوم تأثیرگذاری غیرمستقیم بر مراجع قانونگذاری» (احمدی خراسانی، ۱۳۸۶: ۶۱).

گویا احمدی خراسانی با تأکید بر گفتگوی چهره به چهره‌ی کمپین با مردم درصدد است تا خواننده را مجاب کند که این کمپین مردم عادی را در نظر داشته است. ولی تا جایی که از افق نخبگانی درصدد اعطا آگاهی به مردم باشد به نحوی حرف وی، نقض غرض است. اعطای آگاهی به مردم و یا زنان (هر چند که درنقاب رویه‌ها و سیاست‌های «پائین به بالا» خود را عرضه کند) از افق دیدی نشأت می‌گیرد که در آن نخبه‌گان و نمایندگان هستند که به گنجینه‌ی آگاهی دسترسی دارند و با اعطای آن به کسانی که فاقد آنند می‌توانند منجر به تحول اندیشه و سطح زندگی آنان شوند. چنانکه شهلا شرکت در اولین شماره از ماهنامه زنان، در سرمقاله‌ی «چشمه آگاهی اگر بجوشد» می‌نویسد:

«تجربه‌های ما به تکرار می‌گویند آگاهی مشعلی است که زن امروز می‌تواند با آن، به کوره‌راه‌های مجهول سرنوشت خویش گام نهد... اما امکان دستیابی به این مشعل، بدون وجود - نه تفویض - آزادی ممکن نیست. اولین رکن آزادی، داشتن استقلال و حق انتخاب است و البته پنهان نیست که استقلال در گرو دارایی دانش و رشد است.» (شرکت، اسفندماه، ۱۳۷۰: ۲). این آگاهی بواسطه مطالب مجله «می‌تواند در خواننده‌ای که آن را انتخاب کرده است، به تقویت تمرکز بر روی موارد و عناصر مطرح شده، جهد و کنکاش برای یافتن آنچه به آسانی در نمی‌یابد، عمق دید و تفکر، گسترش اطلاعات و مهمتر از همه، تلاقی با پرسشهای تازه و تلاش

برای یافتن پاسخ منجر شود، تا بداند کجاست، چه می‌کند و چرا و چه باید کرد؟» (شرکت، اسفندماه، ۱۳۷۰: ۳).

وی اساساً کلید حل مشکلات زنان را در چهار حوزه اصلی می‌بیند «دین، فرهنگ، قانون و آموزش» (ماهنامه زنان، شماره ۱، ص ۲). این درحالیست که مقوله‌ی زن و مسائل زنان جوهر ثابتی ندارد و تحول زندگی آنان و حل مسائل آنها بسته به همبندی شرایط و عوامل بی‌شماری است. از این رو، در بهترین حالت این گفتارها تقلاً می‌کنند موضع نوعی «نماینده‌ی» گفتار زنان را اتخاذ کنند بی‌آنکه هندسه قدرت فرودست‌ساز در ساخت قدرت خانواده و پیامدهای آن را آشکار نمایند. چنانکه در بخش نظری دیدیم، بحران نمایندگی مسئله‌ای است که فمینیسم اروپامحور/سفیدپوست/طبقه‌ی متوسط با آن مواجه بوده و نقد دیگر جریان‌های فمینیستی بر حول همین محور سامان یافته است. سطح دیگر خود تمرکز بر مفهوم آگاهی است. آگاهی و آگاهی‌بخشی بر فرد روان‌شناختی تمرکز دارد نه موجودی رابطه‌ای. مسئله را صرفاً به آگاهی فروکاستن لزوماً در خدمت دگرگون کردن منطق کنش و روابط اجتماعی مبتنی بر جنسیت نخواهد بود. آنچه تبعیض را ممکن می‌کند نوع رابطه اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و در نهایت حقوقی است. سطح تحلیل این رابطه نمی‌تواند فرد روان‌شناختی باشد. در بسیاری اوقات مسئله بر «میدانم ولی...» است. فرد به مکانیسم‌های تبعیض آگاه است، اصطلاحاً خیلی خوب می‌داند که بحران در کجا است اما منطق کنش این وضعیت را در سطحی عینی و کرداری بازتولید می‌کند ولو اینکه سوژه بدان آگاه باشد. پس مسئله را نباید در دوگانه آگاهی-ناآگاهی خلاصه کرد. مسئله بر سر هندسه عینی و مادی کنش در زیست جهان اجتماعی است که مولد و بازتولید کننده نابرابری و تبعیض است. فرد ناآگاه تنها یکی از حلقه‌های این زنجیره است.

بحران نمایندگی را می‌توان در سطح خود گفتارهای حقوقی نیز مطرح کرد. احمدی خراسانی (۱۳۸۴) در پاسخ به این سؤال که میان مطالبات زنان طبقه‌ی متوسط و دیگر گروه‌ها و طبقات، چه ارتباطی وجود دارد؟ چنین استدلال می‌کند:

«به نظرم، هر چقدر که گروه‌های زیردست‌تر جامعه زنان بتوانند خواسته‌هایشان را مطرح کنند و آنها را تحقق بخشند، مسلماً گروه‌های طبقه متوسط هم از آن نصیب خواهند برد. ولی مهم این است که آنها خودشان بتوانند این کار را بکنند، من نمی‌توانم به نمایندگی از آنها بروم

خواسته‌هایشان را طرح کنم. معتقدم که اگر زنان کارگر خواسته‌های خود را مطرح کنند، مسلماً خیلی از خواسته‌های مرا هم دربرمی‌گیرد. همین طور گروه‌های دیگر. اما من به عنوان یک زن طبقه متوسط، حداقل کاری که در این زمینه می‌توانم بکنم این است که، به تعمیق خواسته‌های گروهی که به آن تعلق دارم کمک کنم. اگر این دیدگاه را بپذیریم، بعد نوبت به انتخاب راه و ابزار و شیوه‌ها می‌رسد. باید شیوه‌هایی را انتخاب کنیم که برای گروه‌های دیگر زنان هم تا حدودی یاری دهنده باشد، مثلاً در تلاشمان برای تغییر قوانین باید ببینیم که تغییر کدام یک از قوانین کمک بیشتری به زنان می‌کند، یا این که با کدام یک از روش‌ها که در جامعه در برابرمان قرار گرفته، می‌توانیم به تقویت مستقل جامعه زنان کمک بیشتری بکنیم» (احمدی خراسانی، ۱۳۸۴: ۲۸۱).

در اینجا گرچه وی استدلال می‌کند که ادعای نمایندگی از جانب دیگر زنان جامعه را ندارد، ولی تأکید وی بر تغییر قوانین از پیش موجود برای بهبود زندگی دیگر طبقات زنان، نمایندگی قوانین حقوقی برای بهبود اوضاع زنان را در خود مفروض می‌دارد. یعنی می‌توان پرسید آیا مفاد قانونی توان نمایندگی شرایط و اوضاع زنان در همه طبقات و گروه‌های جامعه را دارند و اگر ندارند اتکا بر تغییر این قوانین چگونه فرایندهای مولد نابرابری را رؤیت‌پذیر می‌کند؟ تا جایی که در این مقاله نشان دادیم، تلاش در راستای تغییر قوانین از پیش موجود (حداقل تا جایی که فمینیست‌های ماهنامه زنان بر آن تأکید داشتند)، در همان منطق نابرابرانه‌ای عمل می‌کند که این گفتارها در جهت نقد آن سامان یافته‌اند. در نهایت چنین رویکردی مقوله‌ی «زن» را که ممکن است در هر طبقه‌ای امکانات و فرصت‌های پیش‌رویش برای فراروی از وضع موجود، متفاوت باشد، ثابت می‌گیرد و نگاهی جوهری به آن دارد. این نقدی است که جودیت باتلر پیش‌تر آن را مطرح کرده است.

نتیجه‌گیری

هدف از پژوهش حاضر مواجهه‌ای انتقادی با گفتمان فمینیسم حقوقی بود. به همین منظور یکی از تریبون‌های سرنمون این جریان یعنی ماهنامه زنان را در نظر گرفتیم و با تمرکز بر برخی از مقالات این مجموعه تلاش کردیم تا بحران‌های این گفتمان و مسئله‌ی رؤیت‌پذیری-

رؤیت‌ناپذیری را در این مجله مورد بررسی قرار دهیم. فمینیست‌های حقوق‌گرا، با دو استراتژی مشخص نقد قوانین حقوقی در قانون اساسی و بازتفسیر آیات قرآنی، نابرابری‌های حقوقی میان دو جنس در حوزه‌ی قوانین خانواده و نابرابری دسترسی زنان به موقعیت‌های اجتماعی را به چالش می‌کشیدند، این تلاش‌ها در نهایت در کمپین یک میلیون امضا وجهه‌ی جنبشی فراگیر به خود گرفت. چنانکه استدلال کردیم، این گفتمان در رؤیت‌پذیرکردن فرایندهای مولد نابرابری شکست می‌خورد و دلیل آن هم پروبلماتیک حاکم بر این رویکرد است؛ که از چشم‌اندازی نخبه‌گرایانه استراتژی آگاهی‌بخشی را در دستورکار قرار می‌دهد و با تمرکز بر تغییر قوانین از پیش موجود، درون همان گفتمانی دست به عمل می‌زند که تبعیض را ممکن می‌کند. نقد ما بر این شیوه‌ی مواجهه با مسئله‌ی زن به این معنا نیست که تلاش برای اصلاح و یا نقد قانون را به کنار بگذاریم. مسئله بر سر تمرکز و نقطه‌بنیادین فرایند نقد است، مسئله‌ی ما رادیکال‌تر کردن نقد است نه بلاموضوع کردن آن. تمرکز نویسندگان ماهنامه و فعالان کمپین بر تغییر قوانین از پیش موجود در حوزه خانواده نه تنها فرایندهای ایجادکننده نابرابری را رؤیت‌ناپذیر می‌کند بلکه در مواردی این نابرابری‌ها را قوام می‌بخشد. شاید تمرکز بر تغییر قوانین حوزه‌ی کار و بهبود دستمزد زنان که ارتباط بی‌واسطه‌تری با فرایندهای دموکراتیک‌کردن روابط میان دو جنس دارد، بهتر بتواند به کاهش تبعیض منجر شود. چرا که مسئله بر سر شرایط امکان‌پذیری تبعیض و فرایندهای بازتولید آن است و نه واردشدن در جدالی مدرسی و استدلالی برای بازتفسیر. این بحرانی است که روشنفکری دینی به معنای عام نیز درگیر در آن است چراکه منازعات عینی، مادی و متعین در فضا-زمان را به نزاع‌هایی مدرسی و در سطوحی نخبگانی و استدلالی فرومی‌کاهد و به جای دیدن مسئله در سطح کردارها و کنش‌ها آن را به ایده‌ها و ذهنیت‌ها فرومی‌کاهد.

از طرف دیگر، منطق ذات‌گرایانه حاکم بر این مجله در مورد مقوله زنان موجب می‌شود که تدوین قانون را احتمالاً مبتنی بر مفهومی متنوع از «ویژگی‌های کلی زنان جامعه» در نظر می‌گیرد و تمایزات درونی میان زنان را می‌زداید لذا دیگر نمی‌تواند طبقه، قومیت، زبان، مذهب و دیگر موارد را وارد تحلیل کند. نقدی رادیکال نقطه‌ی تأکید خود را بر نحوه‌ی بازنمایی زنان در مفهوم کلی حقوق زنان در قانون قرار می‌دهد. زن غیر فارسی طبقه پایینی چگونه در نظم قانونی وارد

شده و دیده شده است؟ مسئله دقیقاً همین جا است که چنین زنی نادیدنی است. با استفاده از نظر باتلر در نقد ذات‌گرایی، شاید بتوان گفت که ریشه‌ی مشکلات حقوقی میان ازدواج‌هایی که زن و مرد از قشر بندی‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی‌اند همین باشد. اینکه ما تاچه حد «زن» هستیم و تاچه حد «مرد» در هر بخش و طبقه‌ی اجتماعی، ایفاگری جنسی به نحوی متفاوت است و باید این تفاوت‌ها را به هنگام دفاع از حقوق «زنان» مد نظر داشت.

ممکن است این نقد مطرح شود که چگونه بدون استفاده از مقوله‌ی کلی «زنان»، به مسئله حقوق زن باید پرداخت؟ یعنی تا چه میزان جمعیتی از زنان باید باهم در نظر گرفته شوند که یک گروه مجزا با علائق و منافع متفاوت را تشکیل دهند تا ذیل یک مقوله‌ی کلی جای گیرند. و در مقابل نقدهای ضدذات‌گرایانه، چگونه می‌توان به استراتژی‌های زن-محور متعهد ماند؟ در اینجا نیز پیش‌تر اسپیواک پاسخ را مطرح کرده است. ذات‌گرایی راهبردی یعنی اتکا به مقوله‌ی زن با توجه به تبعات استفاده از این مقوله. یعنی به هنگام تلاش برای رفع تبعیض با تکیه بر تغییر قانون، هندسه‌ی قدرتی که در آن به طرد زنان دیگر گروه‌ها منتهی می‌شود را در نظر بگیریم. اینکه زنان دیگر گروه‌های جامعه چگونه با مسائل مربوط به زنان مواجه می‌شوند.

در نهایت باید افزود که منطق فروکاست حقوقی-قانونی صرفاً در مسئله‌ی زنان قابل ردگیری نیست. از زمانی که مفهوم «قانون» به یک دال کلیدی در گفتار مصلحان اجتماعی تبدیل شد تا امروز با نوعی تورم گفتار درباره‌ی قانون و تورم قانون مواجهیم و در عین حال با عمیق‌ترین اشکال قانون‌گریزی نیز مواجهیم. خود این پارادوکس نشان از فشل بودن گفتارهایی است که تحلیل و فهم منطق روابط مادی و عینی‌جا افتاده در حیات اجتماعی (که می‌توانند به بدترین اشکال تبعیض و خشونت منجر شوند) را در پرانتز نهاد و تلاش دارند با فعل و انفعال قانونی به مبارزه با این اشکال طرد و تبعیض بروند و نتیجه از پیش روشن است: بازتولید خشونت و طرد و تکرار چرخه شکست، چراکه بحران‌های عینی و مداوم و تکرار شونده تاریخی را تنها به «یک کلمه» و آن هم قانون فروکاسته‌ایم.

منابع:

- ابراهیمی، زهرا (تیر ۱۳۷۹). «فراکسیون زنان لازم نیامد!»، ماهنامه‌ی زنان، سال نهم، شماره‌ی ۶۵، صص ۱۰-۱۲
- احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۷۷). «فمینیسم اسلامی در نگاهی به روزنامه زن و مجله زنان»، مجله‌ی اندیشه جامعه، شماره ۳ و ۴، صص ۶۸-۷۰.
- احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۶). «جنبش یک میلیون امضاء: روایتی از درون»؛ چاپ اول؛ ناشر: مؤلف
- احمدی خراسانی، نوشین (۱۳۸۴). «زنان طبقه‌ی متوسط از عمل تا نظریه‌ی اجتماعی»، ماهنامه زنان، شماره ۱۲۹
- اسپوواک، گایاتری (۱۳۹۷). «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟»، ترجمه‌ی کریمی، ایوب، تهران: فلات
- اسمیت، شارون (۱۳۹۳). «فمینیسم سیاه»، ترجمه‌ی حصوری، امین، کوشیار، نیما، انتشارات پرسه
- باتلر، جودیت (۱۳۸۵). «آشفته‌گی جنسیتی»، ترجمه‌ی قضایی، امین، نشر مجله‌ی شعر
- چراغی کوتیانی، اسماعیل (۱۳۹۳). «روایای ایرانیان با فمینیسم، از فمینیسم ایرانی تا فمینیسم اسلامی»، فصلنامه معرفت، سال بیست و سوم، شماره ۱۹۹، صص ۳۱-۴۸
- حسین‌زاده، ابوالحسن، عباسیان، حسین (۱۳۹۴). «نقد و بررسی مبانی فکری و شاخصه‌های فمینیسم اسلامی»، دوفصلنامه‌ی علمی-پژوهشی انسان‌پژوهی دینی، شماره ۳۴، صص ۲۰۸-۲۲۸
- حکمت، محمدآصف (۱۳۹۱). «بررسی و نقد نظریه‌ی تربیتی فمینیسم»، فصلنامه اسلام و پژوهش‌های تربیتی، سال چهارم، شماره اول، صص ۳۱-۶۶
- حیدری، آرش (۱۳۹۹). «واژگونه‌خوانی استبداد ایرانی»، تهران: مانیا هنر
- حیدری، آرش، نصیری، هدایت (۱۳۹۴). «مسئله‌ی آلتوسر»، تهران: تیسا
- سارتر، ژان‌پل (۱۳۹۱). «در دفاع از روشنفکران»، ترجمه‌ی سیدحسینی، رضا، چاپ سوم، تهران: نیلوفر
- شرکت، شهلا (۱۳۷۰). «چشمه‌ی آگاهی اگر بجوشد»، ماهنامه زنان، سال اول، شماره ۱، صص ۲-۴
- شرکت، شهلا (فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۳). «شعراهای بزرگداشت «زن» را باور کنیم یا...؟!»، ماهنامه زنان، سال سوم، شماره ۱۷، ص ۲

- شکری، شکوفه؛ لبریز، ساهره (بهمن ۱۳۷۰). «تمکین»، ماهنامه‌ی زنان، سال اول، شماره‌ی ۱، صص ۶۴-۵۸
- شکری، شکوفه؛ لبریز، ساهره (اسفند ۱۳۷۰). «مرد، شریک یا رئیس»، ماهنامه‌ی زنان، سال اول، شماره ۲، صص ۳۳-۲۶
- غفاری‌نوین، مهدی (۱۳۸۸). «نقد فمینیسم و پیامدهای آن»، فصلنامه طهورا، سال دوم، شماره سوم، صص ۱۴۱-۱۱۸
- فوکو، میشل (۱۳۹۸). «دیرینه‌شناسی دانش»، ترجمه‌ی نیکوسرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشرنی
- کار، مهرانگیز (شهریور ۱۳۷۷). «شرطی برابر با هیچ (آموزش حقوق زن "۱۶")»، ماهنامه زنان، سال هفتم، شماره ۴۶، صص ۱۶-۱۶
- کار، مهرانگیز (تیر ۱۳۷۶). «جدپدری ولایت دارد، مادر ولایت ندارد»، ماهنامه‌ی زنان، سال ششم، شماره ۳۵، صص ۱۳-۱۲
- کار، مهرانگیز (خرداد و تیر ۱۳۷۲). «جایگاه زن در قوانین کیفری ایران»، ماهنامه‌ی زنان، سال دوم، شماره ۱۱، صص ۲۶-۱۶
- کار، مهرانگیز (دی و بهمن ۱۳۷۱). «تصویب قانون اصلاح مقررات مربوط به طلاق، نشانی از وجود عدم تعادل در خانواده‌ها» سال دوم، شماره ۹، صص ۵۰-۴۲
- کار، مهرانگیز (۱۳۷۳) «مشاوره قضایی زنان، فرصتی دیگر، اما نه به بهای ایستایی»، ماهنامه زنان، سال سوم، شماره ۱۷، صص ۵۸-۵۴
- کرمانشاهی، زینب السادات (بهمن و اسفند ۱۳۷۲). «جایگاه زن در فقه کیفری اسلام»، ماهنامه زنان، سال سوم، شماره‌ی ۱۶، صص ۴۴-۳۸
- کیانی، شهرام (۱۳۹۷). «بررسی تطبیقی آراء و زمانه بی‌بی خانم استرآبادی و شهلا شرکت»، *ایران آکادمیا*، شماره ۲، صص ۲۸-۱۴
- کیوچیان، رازمیگ (۱۳۹۳). «اقلیم چپ: بازنمایی نظریه انتقادی امروز»، ترجمه‌ی جاسکی، رضا از سایت رادیو زمانه
- لاجوردی، هاله (۱۳۸۶). «فمینیسم مثبت- فمینیسم منفی»، فصلنامه پژوهش زنان، دوره ۵، شماره ۳، صص ۱۰۷-۸۳
- مزین‌السلطنه، مریم (۱۳۳۰). «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلٰی الْفِطْرَةِ وَ اِنَّمَا اُبْوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَ يُنَصْرَانِهِ»، روزنامه شکوفه، سال اول، شماره ۲، صص ۷-۶

- مورتون، استفن (۱۳۹۲). «گایاتری چاکراورتی اسپیواک»، ترجمه قابل، نجمه، تهران: بیدگل
- نَش، کیت (۱۳۹۲). ترجمه‌ی دلفروز، محمدتقی، «جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی‌شدن، سیاست، قدرت»، چاپ یازدهم، تهران: انتشارات کویر
- Afkhami, A. A. (2019). *A Modern Contagion: Imperialism and Public Health in Iran's Age of Cholera*. JHU Press.
- Arribas-Ayllon, M., & Walkerdine, V. (2008). Foucauldian discourse analysis. *The Sage handbook of qualitative research in psychology*, 91-108.
- feminist and gender theories - Sage Publications, pp:312-380
- Butler, Judith.(1993), 'Bodies That Matter: On the Discursive Limits of Sex'. New York.:Routledge
- Collins, P. H. (2002). *Black feminist thought: Knowledge, consciousness, and the politics of empowerment*. routledge.
- Collins, P. H. (2004). *Black sexual politics: African Americans, gender, and the new racism*. Routledge.
- Conaghan, J. (2000). Reassessing the feminist theoretical project in law. *Journal of Law and Society*, 27(3), 351-385.
- Fineman, M. A. (2005). Feminist legal theory. *Am. UJ Gender Soc. Pol'y & L.*, 13, 13.
- Kashani-Sabet, F. (2011). *Conceiving citizens: Women and the politics of motherhood in Iran*. Oxford University Press on Demand.
- Keucheyan, R. (2013). *Left hemisphere: Mapping contemporary theory*. Verso Books.
- Najmabandi, A. (1998). Feminism in an Islamic Republic: 'Years of Hardship. Years of Growth.' In *Islam, Gender, and Social Change in the Muslim World*, 59-84.
- Spivak, G. C. (1987). *In other worlds: Essays in cultural politics*. Routledge.
- Spivak, G. C. (1992). Thinking academic freedom in gendered post-coloniality (No. 32). University of Cape Town.
- Menkel-Meadow, C. (1991). Mainstreaming feminist legal theory. *Pac. LJ*, 23, 1493.
- Wong, J. (1998). The anti-essentialism v. essentialism debate in feminist legal theory: The debate and beyond. *Wm. & Mary J. Women & L.*, 5, 273.